



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برخی می‌پندارند که محروم شدن زنان از منصب قضاوت در حکومت اسلامی، ستمی آشکار به جامعه زن مسلمان است و این با اسلامی که مدعی عدالت و حمایت از مظلوم است سازگار نیست، در این باره سروصدا و جار و جنجال زیادی در گذشته و حال نیز برآه انداخته‌اند.

غافل از اینکه قوانین اسلام بر اساس مصالح و مفاسد واقعی و بر محور منافع فردی و اجتماعی و مصلحت عمومی و جامعه، دور می‌زند و هرگز مصالح جامعه و حقیقت و واقعیت را فدای احساسات و احمیالاً عواطف شخصی و گروهی یا هو و جنجال نخواهد کرد.

هر جا هم مصالح عمومی اقتضاء کند مصلحت و منافع شخصی را فدای مصالح و منافع عمومی جامعه اسلامی می‌کند و مهم را قربانی اهم و مهم ترمی سازد!!

برای توضیح بیشتر، اینکه قوانین اسلام از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد و خداوند

سال بیست و یکم شماره ۵

حکیم ودانا و آگاه به تمام رموز خلقت و مصالح فردی و اجتماعی است و خالق بشر آگاهی و شناخت لازم را نسبت به قدرت و توان انسانها دارد و بهتر از همه کس می داند که چه برنامه ای برای بشر مفید و کدام برنامه مضر و منسده‌زا است و بر همین اساس حکمی را واجب یا حرام کرده است.

و اینکه به گروهی منصب و مقام خاصی نداده است. بطاوری مهتری و عدم عنایت نسبت به آنان یا محبت و خویشاوندی خاصی نسبت به دیگران نبوده است بلکه با توجه به مصالح عمومی و میزان توان و ظرفیت و قدرت کارائی آنان و هماهنگی وظایفشان، با نظام خلقت، در این گروه یاد آن جنس بوده است.

اکنون برای روشن شدن اصل بحث و فلسفه این حکم به بررسی دلایل و فلسفه آن می پردازیم.

* * *

تمام علمای بزرگ شیعه و اهل سنت، ذکوریت را شرط تصدی قضاوت می دانند (۱) ولی برای اینکه مسأله حساس است و به طوری علمی تر بررسی شود اقوال مختلف را نیز نقل خواهیم کرد.

«مرحوم شیخ طوسی» آن فقیه بزرگ شیعه، در کتاب خلاف، می فرماید: قضاوت هیچ يك از احکام برای زن جایز نیست. (۲)

از علمای سنت شافعی رئیس مذهب شافعیه نیز همین عقیده را دارد ولی «ابوحنیفه» رئیس مذهب «حنفیه» می گوید: هر چیزی که گواهی و شهادت زنان در آن پذیرفته می شود قضاوتشان هم در همان چیز نافذ است.

شهادت زنان در همه احکام به استثنای حدود و قصاص نافذ است. پس قضاوت آنان هم در غیر حدود و قصاص جایز می باشد.

او نیز قضاوت زنان را در اموال، جایز می داند. بدایة المجتهد ج ۲ ص ۲۴۴
«این جریره» معتقد است که قضاوت و حکم زنان چون مردان نافذ می باشد. ولی بسیاری از فقهاء اهل سنت چنین منصبی را برای زنان جایز نمی دانند. (۳)
دلایلی که فقهاء شیعه در کتب استدلالی فقه و احادیث به آن استدلال کرده اند، بقرار

۲۰۱- کتاب خلاف و مبسوط شیخ طوسی (ره) فقه السنه و بدایة المجتهد.

۲۰۲- مرحوم شهید ثانی در کتاب مسالك و ریاض و مرحوم صاحب جواهر فقیه

عالم قدر و محقق بزرگ شیعه در کتاب جواهر. مرحوم علامه در کتاب قواعد و تبصره.

زیراست.

۱- اتفاق و اجماع فقهاء در این باره. (۴)

۲- مرحوم شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف می گوید: قضاوت از مناصب عالیه و از شئون نبوت و امامت است و برای غیر پیامبر و امام نیاز بدلیل دارد و چون دلیلی برای تصدی زنان در این منصب وجود ندارد و مقتضای اصول و قواعد مورد اتفاق فقه و اصول همه، نفی حکم قضاوت برای زنان است. پس نمی توان حکم بجواز این منصب برای آنان کرد. (۵)

بعلاوه روایات زیادی برای حرمت تصدی زن نقل شده است که به باره ای از آن اشاره

می شود.

۱- حدیث نبوی معروف که پیامبر فرمود: «لَا يَفْلَحُ قَوْمٌ وَلِيَتْهُمُ امْرَأَةٌ».

ملتسی که سرپرستی و ولایت و حکومت آنان در دست زن باشد، رستگار نخواهد

شد. (۶)

۲- پیامبر خدا (ص) به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى الْمَرْأَةِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا تُولِي الْقَضَاءَ» (۷) برای زن و... تصدی هست قضاوت نیست!

و نیز فرمود: «لَا تُولِي الْمَرْأَةُ الْقَضَاءَ وَلَا تُولِي الْأَمْرَةَ» زن عهده دار قضاوت

و امارت نمی شود. (۸)

و دلائل دیگری از لایبای روایات استفاده می شود:

صاحب مفتاح الکرامه در مبحث قضاء بعد از نقل روایت جابر از امام باقر (ع): «وَلَا

تُولِي الْقَضَاءَ امْرَأَةٌ» از کتاب «من لا يحضره الفقيه» از «محقق اردبیلی» نقل

می کند که وی دلائل مذکور را کافی و قابل استناد نمی داند و می گوید اگر در مسأله اجماع

محرز باشد، می تواند، دلیل بر شرطیت ذکوریت باشد و گرنه ساهر ادله را می توان از نظر سند

یا از نظر دلالت مخدوش دانست !!

ولی از خود صاحب مفتاح الکرامه می گوید: تزید محقق اردبیلی خالی از وجه

۵- علاوه بر مدارك فوق به جواهر الکلام ج ۴، کتاب قضاء و کتاب خلاف، و

کتاب قضاء و شهادت مرحوم آشتیانی و کتاب قضاء مرحوم ضیاء العین عراقی فقیه بزرگ

مراجعه شود.

۶- سنن بیهقی و فقه السنة و وسائل الشیعه کتاب قضاء.

۷- فقه السنة ج ۳ ص ۲۹۷ و وسائل الشیعه کتاب قضاء

نیست لکن بر فرض که اجماع در این مسأله درین نباشد همین خیر مروی در کتاب «من لایحضره الفقیه» که منجر به عمل مشهور است، برای استدلال و اعتبار این شرط کالی است. (۹)

* * *

پاسخ يك اشكال

محکن است از روایت مزبور هم چنین برداشت کنیم که منظور از حدیث نفی جمعه و قضا، آنست که تصدی امامت جمعه و امر قضاوت بر زن واجب نیست ولی این منافات با جواز تصدی این مقام برای زنان ندارد.

لکن برای بررسی دقیق و فهم این مسأله، علاوه بر مطالب یاد شده، دلائل زور را نیز می توانیم برای عدم جواز تصدی آنان اقامه کنیم:

۱- عمل پیامبر (ص) و روش آن حضرت و امامان (ع) در طول تاریخ زندگی شان که حتی برای نمونه هم يك زن را متصدی این منصب نکرده اند و حتی خلفای منتسب به اسلام و پطرا سلامی مثل خلفای ثلاثه و بنی امیه و بنی عباس هم چنین کاری نکرده اند و به هیچ زنی مقام قضاوت نداده اند و این خود می رساند که این عمل مرسوم و مشروع نبوده است و افکار اسلامی آنرا تجویز نمی کرد.

۲- ارتکاز عمل مشرعه (یعنی عمل مسلمانان و شیعه) بر عدم جواز تصدی زنان در امور قضا از صدر اسلام تا کنون بوده است.

۳- در بسیاری از روایات معتبر اسلامی از پیامبر (ص) و ائمه (ع)، امارت زنان نهی شده و آنرا مذموم دانسته اند چنانکه اشاره شد. و می دانیم قضاوت از شئون امارت، بلکه از جهتی مهم تر از آنست... *تال جامع علوم انسانی*

۴- نکته مهم تر به فرض اگر دلائل بالا را به قول مرحوم محقق اردبیلی مخدوش یا غیر کالی بدانیم ولی اگر اجماع داشته باشیم آنهم اجماع بدون دلیل، این اجماع در اصطلاح فقهاء اجماع تبعیدی خواهد بود و این نوع اجماع در فقه، محکم تر و مستقن تر می باشد چون احتمال می دهیم و کشف می کنیم که آنان مدرک و دلائلی از معصوم (ع) داشتند که به استناد آن حکم کرده اند. و آن دلیل بما نرسیده است و به اصطلاح «وَصَلَ إِلَيْهِمْ وَلَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا...» و حتماً قول معصوم در چنین اجماعی وجود داشته است پس این اجماع

معتبر است.

مشکلات قضاوت

۵- مسائل قضا و ریزه کاری های آن بسیار حساس و دقیق است و زنان معمولاً و عموماً بر اساس خوی و سرشت و طبیعت خویش، عاطفی و حساس و رقیق القلب، می باشند و معمولاً زودتر تحت تأثیر قرار می گیرند مخصوصاً اگر طرف دعوا یا وکیل متخاصمین بتواند با بهره گیری از عواطف و احساسات، مسیر حکم را تغییر دهند. به همین جهت برای زنان مناصب دیگری در نظر گرفته شده است! بعلاوه زنان وارد و کاردان می توانند در کارهای پرونده و کشف دلائل و بررسی مراحل قضاوت بست هائی قبول کنند ولی فقط حق قضاوت و حکم نداشته باشند.

نکته قابل دقت و تأمل آنکه در صفات و آداب قاضی به نکاتی برمی خوریم که حتی مردان را در همین خشم و عصبانیت و یا احساسات شدید و تحت تأثیر قرار گرفتن عاطفه و یا زود رنج بودن از قضاوت نهی کرده اند. (۱۰)

پیامبر اکرم (ص) در جواب «ابوذر» که درخواست منصب قضاوت کرده بود، فرمود: «انک رجل ضعیف...» تو مردی ضعیف هستی. معنایش آن نیست که ایمانت ضعیف است، یا اطلاعات تو کم است بلکه شاید به خاطر همین طبع حساس و عاطفی بودن ابوذر بود که چنین منصبی را به او نداده است. (۱۱)

علی (ع) ابوالاسود دوئلی را متصدی قضاوت کرد و سپس او را عزل نمود! «ابوالاسود» که علاقه شدیده به حضرت امیر (ع) داشت ناراحت شد و اعتراض کرد که مگر چه کرده ام؟ حضرت فرمود: صدایت را برتر از صدای متخاصمین قرارداده ای و...!! پس حق قضاوت نداری. (۱۲)

چون حتی خشم و تندگی بی جا هم مانع از قضاوت است.

اشکال دیگر... ۱۶

مهم تر از همه اگر گفته شود که آنروزها چون زنان، با سواد و کاردان نبوده اند از این

۱۰- به وسائل ج ۱۸ کتاب قضا مراجعه شود.

۱۱- وسائل ج ۱۸ و فقه السنة ج ۳ و...

۱۲- مستدرک الوسائل باب قضا قال ما خئت ولا جنیت و...، قال (ع) لَانک تعلموا صوتک صوت المتخاصمین.

جهت پیامبر و امامان این منصب را به زنان نداده‌اند ولی امروز چنین نیست چون زنان تحصیل کرده و متخصص در امور قضاء هم زیاد داریم و باید از وجودشان استفاده شود.

باید گفت: در لیاقت و علم و دانش و کفایت فاطمه زهرا سلام الله علیها، کسی شک ندارد و اگر هم دیگران اعتراف نکنند ما اعتراف داریم و پیامبر (ص) به عالمه و محدثه بودن آن حضرت، اعتراف کرده است ولی با این حال اگر جایز بود، چرا پیامبر (ص) او را مأمور قضا نکرد و چرا حتی او را مأمور نساخت که اقلاً برای زنان قضاوت کند با توجه به اینکه قضاوت واجب کنائی است، آیا لازم نبود پیامبر به آن حضرت امر کند که قضاوت کند با آنکه کس دیگری برای این کار مخصوصاً در بین زنان نبوده است! آیا این خود بدون هیچ تعصب، دلیل محکمی برای عدم جواز نمی باشد ۱۹.

بعلاوه در طول تاریخ اسلام زنان ورزیده و با سواد و سخن ور زیاد بودند ولی هیچ نشانه و دلیلی برای پذیرش این مقام، توسط زنان نداریم و اینها کاشف از عدم جواز تصدی این مقام توسط بانوان می باشد.

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱۶

به حسب اقتضای وضع ذهن خود، آن را به گونه‌ای دیگر درک کرده باشد، از این جهت نمی‌توان به ادراکات انسان اعتماد نمود، و باید در صحت و باهرجائی تمام معلومات شك و تردید داشت.

پیرهون مؤسس این مکتب، با دلائل ده‌گانه‌ای بر وضعت مکتب خود استدلال کرده است که در آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سومی را برگزیده است یعنی نه پیرو سوفیسم می‌باشد که هر نوع امکان آگاهی را سلب می‌کند و نه پیرو دکارتیسم است که درک واقعیات را آنچنان که هست امر غیر ممکن تلقی می‌کند بلکه مدعی است که هرگز نمی‌توان به دریافت‌های ذهن اعتماد نمود، و آنرا صحیح و حقیقت تلقی کرد زیرا ادراک انسان از جهان به وضع خاص ذهن ادراک کننده کاملاً بستگی دارد، و هر کس هر چیز را که از جهان درک می‌کند مقتضای وضع ذهن او است نه اینکه واقع نیز همان طور است که او درک کرده است بلکه ممکن است واقع چگونه‌ای خاصی داشته باشد، ولی درک کننده

